هو العلیم

مراقبه در ماه رمضان و بهره‌مندی از رحمت خدا

از اصلاح فکر و گفتار تا توجه در عبادت

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۱۸۱

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمدلله ربّ العالمين
و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا ابى‌القاسم محمّد
و على اله الطيّبين الطّاهرين
و اللّعنة على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

اختلاف دید اهل ظاهر با اهل معنا نسبت به تکالیف الهی از جمله روزهٔ ماه مبارک رمضان و حج

الحمدلله که ماه مبارك رمضان فرا رسید و دعوت الهی برای بار دیگر شامل حال ما شد. قدر این ماه را اولیاء خدا می‌دانند و آنها می‌فهمند که در این ماه چه خبر است و چه مسائلی را خداوند در این ماه برای بندگانش در نظر گرفته است! جداً عجیب است! عجیب است دیدگاهی که اهل ظاهر نسبت به این تکالیف دارند و دیدگاهی که اولیاء و اهل باطن در اینجا دارند، بین زمین و عرش خدا فاصله است! یعنی تفاوت بین اینها و بین آنها همان تفاوت در مدرکات است که بین زمین و بین عرش، اختلاف و فاصله است!

وقتی که ماه رمضان می‌آید، اهل ظاهر این را یك تکلیف و یا به عبارت دیگر یك تحمیل تلقی می‌کنند: خب دیگر چه‌کار کنیم؟! از ناحیهٔ خدا آمده است! و تکلیف است و چاره‌ای نداریم! به هر جان‌کندنی که هست، به هر مشقتی که هست، دیگر مجبوریم که یك ماه صبر کنیم و اگر انجام ندهیم خلاصه خطاب و عتاب و عقاب و چوب و فلك در کار است! این دیدگاه اهل ظاهر است با تصور خوش‌بینانه نسبت به آنها که بالأخره این یك ماه تمام می‌شود و می‌رود.

ما یك وقت در همان زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به اتفاق چند نفر از دوستان به حج مشرف شده بودیم (ظاهراً همان سال‌های آخر حیاتشان بود که من برای سکونت به قم مشرف شده بودم) در مدینه با یك نفر از دوستان راجع به این صحبت می‌کردیم که بالأخره باید از این ایام استفاده کرد، در این ایام باید فرصت را غنیمت شمرد چون ممکن است که دیگر این توفیق برای انسان حاصل نشود، بعد یك‌دفعه این آقا خودش گفت:

بله همین‌طور است، اتفاقاً ماهم با آن هم‌اتاقی‌ها که بودیم همین را گفتیم، گفتیم بالأخره این سفر تمام می‌شود و می‌رویم سر زن و بچهٔ خودمان! خلاصه این چند روز تمام می‌شود و می‌گذرد!!

ما خنده‌مان گرفته بود از این حرف که «من به آن هم‌اتاقی‌ها دلداری می‌دادم و می‌گفتم که صبر کنید بالأخره این چند روز تمام می‌شود و می‌رویم سراغ زن و بچه»!!

حالا شما این دیدگاه را نگاه کنید و این دیدگاه را بگذارید پیش دیدگاه امام مجتبی علیه‌السّلام که بیست وپنج بار با به مکه مشرف می‌شوند در حالی‌که بیشتر آنها هم با پای پیاده بوده![1] این دیدگاه را بگذارید در کنار دیدگاه موسی بن جعفر علیهماالسّلام که شقیق بلخی، آن داستان را با آن حضرت در راه دارد و از حالات آن حضرت حکایت‌ها دارد![2] این دیدگاه را بگذارید پیش آن دیدگاهی که می‌فرماید:

---

[1] ***مناقب آل أبي‌طالب*** علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۱۴.

[2] ***مدينة معاجز الأئمة***، ج ۶، ص ۱۹۴؛ ***كشف الغمة***، ج ۲، ص ۲۱۳؛ ***دلائل الإمامة***، ص ۳۱۷.

اگر شخصی از موطن خود حرکت کند و تمام عمر خود را در راه حرکت به مکه بگذراند و در آخر عمر خود به مکه برسد (یعنی از وقتی که حج بر او واجب می‌شود، البته با آن کیفیت استطاعتی که خب با سایر دیدگاه‌ها و انظار و آرایی که در باب مقدمهٔ وجوبیه که حصول استطاعت است، تفاوت می‌کند) این شخص به مقصد رسیده است و کار زیادی را هم انجام نداده است!

این دیدگاه را بگذارید پیش آن دیدگاهی که می‌فرماید:

اگر کسی برای زیارت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام از آن طرف کرهٔ زمین، حَبواً عَلَی الثَّلج (خودم با گوش خودم شنیدم) روی یخ، سینه‌خیز بیاید تا به زیارت مرقد مطهر آن حضرت مشرف شود، کاری انجام نداده است!

آن‌وقت می‌فهمیم که تفاوت در مراتب و افکار چگونه است و به چه نحو است! آن‌وقت می‌فهمیم که تفاوت در مدرکات چگونه است و به چه نحو است!

من ماه مبارك رمضان را در خدمت بزرگان و اولیاء، چه مرحوم والد و چه غیر ایشان تجربه کردم و مسائلی را که از آنها می‌دیدیم و می‌شنیدم، واقعاً به‌نحوی بود که الآن فقط حسرت آن را می‌توانم داشته باشم! نسبت به ماه مبارك رمضان الآن فقط حسرت آن حالات و تصورات را می‌توانم داشته باشم! بزرگان برای حلول ماه رمضان بی‌تابی می‌کردند! می‌دانید این یعنی چه؟! می‌گفتند: «چرا ماه رمضان نمی‌آید؟!» آنها چه می‌فهمیدند که این‌گونه در این وضعیت بودند؟! چه احساسی داشتند؟!

بنده خودم در یك مجلس افطاری بودم که حدود ۵۰ نفر یا بیشتر از اهل علم در آن مجلس بودند، حالا دیگر اسم نمی‌برم که از کجا بودند و چه خصوصیاتی داشتند، همین‌قدر سربسته و دربسته که در میان آنها علما و فقها و مجتهدین و و و و چه عرض کنم وجود داشتند! در مجلس افطار شب ۱۶ یا ۱۷ ماه مبارک بود، می‌گفتند: «آقا هوا گرم است! دوازده سیزده روز صبر کنید دیگر تمام می‌شود!! دیگر راحت می‌شویم»!!! من که آن موقع سنم حدود ۱۴ یا ۱۵ سال بود و یك بچهٔ ۱۴ یا ۱۵ ساله بودم، داشتم از تعجب شاخ درمی‌آوردم که دارم چه می‌شنوم! اینها را ببین! عجب! شانزده هفده روز از ماه رمضان گذشته و یك‌خرده تشنگی و عطش و فلان را تحمل کردند دارند می‌گویند: «صبر کنید دوازده سیزده روز دیگر راحت می‌شویم!! چه خبر است این‌قدر نق می‌زنی؟! چه خبر است؟!»

این را مقایسه کن با آن کسی که (استاد مرحوم آقا) وقتی که ماه رمضان می‌خواهد تمام بشود، ماتم می‌گیرد که «ای وای ماه رمضان دارد تمام می‌شود!» ببینید چقدر فرق بین این انظار است! چقدر فرق است! این چه می‌فهمد و او چه می‌فهمد! این چه درمی‌یابد و او چه ادراك می‌کند! این چه احساسی دارد و او چه احساسی دارد!

بالأخره هم آنها بحمدالله از عقلای قوم هستند و هم اینها اگر عقلی باشد خب بالأخره در اینها هست، بالأخره اگر عقلی وجود داشته باشد در اینها هست. این چه برداشتی بود که وقتی که ماه رمضان تمام می‌شد، به شکرانهٔ این ماه به عتبات عالیات مشرف می‌شدند و مشاهد مشرفه را زیارت می‌کردند! و حتی مزار فرزندان آنها را هم زیارت می‌کردند به شکرانهٔ اینکه در این ماه، مظفر و پیروز به‌در آمدند و از این مهمانی الهی بهره‌مند شدند،[1] اینها چه چیزی نصیبشان شده بود؟! اینها چه چیزی نصیبشان شده بود؟! چه به‌دست آورده بودند؟! آیا اینها دکور بوده؟! آیا دکور بوده؟! آن کسی که در عالم تنهایی خودش حرکت می‌کند که به اینجاها برود، او که نمی‌خواهد به کسی نشان بدهد، کسی از احوال او مطلع نیست که بخواهد برای من و شما دکوربازی و تئاتر دربیاورد، پس قضیه چه بوده؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم: شقی کسی است که ماه رمضان بر او

[1] *روح مجرد*، ص ۳۳.

بگذرد و آمرزیده نشود!

بي‌خود نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «فانَّ الشَقِیَّ مَن حَرُمَ رِضوان الله فِی هَذا الشَّهرِ العَظیم»،[1] شقی یعنی آن کسی که پردهٔ قَسْوَت و ندای دورباش، بر دامن او افتاده است و قلب او را فراگرفته و از رحمت خدا محروم شده است، این را می‌گویند: شقی. راجع به ابن ملجم داریم دیگر: «أشقَی الاوَّلینَ و الآخِرین»[2] شقی‌ترین اولین و آخرین! کسی که از رحمت خدا به‌دور است و دیگر بین او و بین خدا فاصله افتاده و خدا کاری به او ندارد!

این کلام رسول خدا است که شقی به کسی گفته می‌شود که در این ماه از رحمت خدا محروم باشد! این دیگر خیلی باید عجیب باشد! خیلی باید عجیب باشد! آیا می‌دانید مثل چه می‌ماند؟ مثل آبی که دارد از یك جا می‌ریزد، آبشاری است که دارد از یك جا می‌ریزد و شخصی از زیر آن آبشار دارد عبور می‌کند ولی آبشار او را خیس نمی‌کند!! مگر می‌شود؟! مگر می‌شود؟! اگر یك دوش باز باشد و آدم از زیر آن رد بشود خیس می‌شود، سر تا پای او خیس می‌شود، حالا یك آبشار دارد می‌ریزد آن‌هم به چه وسعت، آبشار نیاگارا دارد می‌ریزد و این‌هم دارد از زیر آن رد می‌شود، حالا مگر می‌شود خیس نشود؟! ماه رمضان این است، ماه رمضان ماهی است که خدا همهٔ آب‌های آسمان را رها کرده و دارد پایین می‌آید، آبشار دارد می‌آید، آن‌وقت کسی که خیس نشود، تر نشود، از این آب به او نخورد، آیا این آدم است؟! آیا به این می‌شود گفت آدم؟! این دیگر باید چه‌کار بکند در یك‌هم‌چنین وضعی که خدا به این نحو برای او درِ رحمت را باز کرده و این محروم آمده و رفته؟! اینجا است که تعبیر، تعبیر خیلی تندی است که حضرت می‌فرماید: «فان الشقی»، شقی یعنی کسی که اصلاً تمام درهای رحمت به روی او بسته است و هیچ امیدی به او نیست، هیچ روزنه‌ای برای او نیست، این کسی است که این ماه را بگذراند و مشمول رحمت خدا نشود، در دلش احساس نور نکند، در دلش نسبت به اول ماه تغییر مشاهده نکند، در خود سبکی نبیند، در خود نشاطِ عبادت نبیند، در خود سنگینی احساس کند، این آدم عجب آدم بدبختی است! عجب بیچاره‌ای است! چقدر باید بیچاره باشد، چقدر باید بدبخت باشد! معنایش این است دیگر. اگر در سایر ماه‌ها ما می‌رفتیم و در می‌زدیم و در می‌کوبیدیم، یا الله می‌گفتیم، ولی در این ماه درها باز شده و ما را هُل می‌دهند! شقی کسی است که دارد جلوی هل‌دادن را می‌گیرد نه‌اینکه خودش بخواهد هل بدهد، به‌عکس ماه‌های دیگر، یعنی دارند هلش می‌دهند و این مرتب دارد ممانعت می‌کند، مرتب دارد ترمز می‌زند!

یك وقت من این قضیه را نقل کرده بودم که مرحوم آقا می‌فرمودند:

> در زمانی گروهی برای حج رفته بودند، در آن ایامی که درب کعبه را باز می‌کنند و کعبه را شستشو می‌دهند و معطر می‌کنند، خب عده‌ای را هم در آنجا راه می‌دهند و در همان بیت می‌برند، درب را باز می‌کنند و افراد می‌آیند، از مسئولین، از حکام آنجا برای این مسئله (شستشو و...) می‌آیند، در همان زمان‌های خیلی سابق (زمان شاه) عده‌ای هم از اینجا (ایران) رفته بودند، خب در میان اینها افرادی بودند که اینها به‌حسب ظاهر سر و وضع خوبی نداشتند، وضعیت اینها وضعیت مناسبی نبوده، اوضاع و احوالشان اوضاع و احوال خوبی نبوده، اهل نماز نبودند، اصلاً اهل عبادت نبودند، کار خلاف می‌کردند، (به قول ما افراد هم‌چنین خیلی علیه‌السّلامی نبودند.) یك شخص نقل می‌کرد و می‌گفت: «من خود شاهد بودم که وقتی که وارد این مکان مقدس شدیم یك‌مرتبه نفهمیدیم چه شد که حالتی آمد و بر همه عارض شد و همه را در خود گرفت، به‌نحوی که همه از خود بي‌خود شده و شروع کردیم به گریه و زاری! و عجیب اینجا اینکه بعضی از آن افرادی را که ما باور نمی‌کردیم که اینها مشمول رحمت خدا بشوند، حال آنها از همه بدتر بود!

---

[1] *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۹۳.

[2] *الخصال*، ج ۲، ص ۶۰۷.

و خودم شاهد بودم و می‌دیدم که هم‌اینها همین‌طور مرتب سرشان را از عقب به دیوار کعبه می‌زدند و حالیشان نبود! گفتیم: خدایا چه‌کار داری می‌کنی، این را نگاه کن، این را نگاه کن، عجب! این چه وضعی است؟! این چه داستانی است؟! این چه حکایتی است که ما داریم می‌بینیم؟!»

خب ببینید، رحمت خدا به این نحو است. این یك قضیه.

شخص دیگری به خود من می‌گفت و این دیگر مربوط به خود بنده است، یك نفر برایش تعریف کرده بود که در یکی از همین سفرهایی که به حج مشرف شده بود (خنده‌ام می‌گیرد! واقعاً چه مسائلی و چه چیزهایی!) همین قضیه تکرار شده بود، نمی‌دانم روز هفتم یا روز هشتم است که مراسمی هست و کعبه را تنظیف می‌کنند و با گلاب و... معطر می‌کنند، می‌گفت:

در آنجا (داخل بیت‌الله) رفته بودیم و بعضی‌ها آمده بودند، خب لباس، لباس احرام نبود، لباس عادی بود و بعضی از معممین هم با عمامه آمده بودند و در آنجا آنها را راه داده بودند. وقتی که ما در آنجا مشغول عبادت و... شدیم، خب فرصتی هم نبود، نیم ساعت یا یك ساعت، حالا نمی‌دانم چقدر فرصت بود، یك‌مرتبه من دیدم این آقای معمم یك نفر را صدا زد و گفت: «بیا اینجا، یادت باشد وقتی که به طهران رفتیم، بیا در دفترم تا راجع به فلان موضوع، فلان معامله که فراموش کرده بودیم، باهم صحبت کنیم»!!

خب حالا آدم چه می‌فهمد؟! اگر این دوتا قضیه را در کنار هم بگذارد چه نتیجه‌ای عائد او می‌شود؟! خیلی چیزها نصیب آدم می‌شود، خیلی چیزها! مکان واحد، بیت‌الله‌الحرام، کعبهٔ مکرمه، آقا در آنجا به یاد معامله و دفترش می‌افتد!! این چه حکایتی است؟! این چه قضیه‌ای است؟! این چه مسئله‌ای است؟! هان! آن یکی را آدم نگاه می‌کند می‌بیند چه برنامه‌ای بوده که سرشان را به دیوار می‌زدند و های‌های گریه می‌کردند و اصلاً نمی‌فهمیدند که مردم دارند به آنها نگاه می‌کنند! اصلاً حالیشان نبوده! قضیه چیست؟! اگر یك روز پرده برافتد و حقایق آشکار شود، آن‌گاه ما می‌بینیم که بسیاری از آنچه را در جهتی ما دارای قضاوت‌های مختلف بودیم، آنها در جای خود نبوده و مسئله چیز دیگری بوده است!

نزول رحمت عام بر همهٔ افراد در ایام حج و در ایام ماه مبارک رمضان

خلاصه آنجا جایی است که در تشبیه مثل همین ماه مبارك رمضان می‌ماند که آن رحمت خدا آمده و همه را گرفته است. شما نگاه کنید ببینید وقتی که ماه رمضان می‌آید آیا احساس نمی‌کنید که فضا عوض شده است؟ اصلاً فضا عوض شده، انگار آسمان تغییر کرده، انگار حال و هواها عوض می‌شود، مسائل تغییر می‌کند، آیا احساس نمی‌کنید؟! این همان است، همان رحمت خدایی است که می‌آید و همهٔ موانع را کنار می‌زند و همه معدّات را برای بنده ایجاد می‌کند، می‌گوید: اگر تا الآن تو می‌خواستی زور بزنی، الآن ما داریم زور می‌زنیم! اگر تا الآن تو می‌خواستی تحمل کنی و بر خود تحمیل کنی، الآن خود به خود ما داریم تو را راه می‌اندازیم و به جلو می‌بریم! تو هم پایت را از روی ترمز بردار و ببین که با چه سرعتی داری حرکت می‌کنی!

توصیهٔ بزرگان بر مراقبهٔ بیشتر در ماه مبارک رمضان

لذا در این ماه، بزرگان به مراقبهٔ بسیار زیاد توصیه داشتند. مقصود از مراقبه تصحیح افکار و تصحیح گفتار و تصحیح کردار است، در این سه مطلب. (و خب البته در آن تصحیح افکار مسائل بالاتری هست: تصحیح سرّ، تصحیح سرّ مستسر، آنها دیگر مربوط به ما نیست، آنها مربوط به دیگران است!) همین‌قدر در این ماه افکار را تصحیح کنیم، افکار را از آنچه تابه‌حال بود، قدری تغییر بدهیم که هرچه هست به این افکار برمی‌گردد: زود قضاوت نکنیم؛ زود گناه را به گردن دیگری نیندازیم؛ زود از خود دفع ناملایم نکنیم و به دیگری نبندیم؛ حسن ظن را نسبت به برادرانِ ایمانی خود تقویت کنیم؛ جای خالی برای خلاف آنچه متوقع است، در دل خود قرار بدهیم. این چیست؟ این معنای تصحیح افکار است دیگر.

مراقبه یعنی تصحیح افکار و تصحیح گفتار و تصحیح کردار

در گفتار هم مواظبت داشته باشیم: هر حرفی را نگوییم؛ هر چیزی را به زبان نیاوریم و بدانیم که بعضی از آن چیزهایی را که به زبان می‌آوریم، عقبات او به‌طول خواهید کشید و تبعات او استمرار خواهد یافت.

مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

دروغ و تهمت و غیبت حرام است ولی هر راستی را هم که واجب نیست که آدم بگوید.

آدم نباید دروغ بگوید، ولی حالا آیا هر راستی را باید گفت؟! آیا واجب است؟! نه، واجب نیست، لازم نیست، خیلی از چیزهای راست هست که شما نمی‌گویید. آیا شما می‌آیید هرچه را در منزل می‌گذرد، به دوستانتان بگویید؟ یکی از آنها را هم نمی‌گویید. لذا انسان باید سعی کند که سخنی را که می‌گوید ضروری باشد و مفید باشد و به‌درد بخورد.

و هیمن‌طور در کردار هم باید این مسئله مورد توجه قرار بگیرد.

هرچه می‌توانیم سعی کنیم که از فرصت‌های این ماه استفاده کنیم و آنچه را موجب جلب رحمت است، فراهم کنیم و از آنچه مانع ورود ملائکه است، بپرهیزیم و بر حذر باشیم.

مراقبه نسبت به مسئلهٔ تغذیه در سحری و افطار

اول چیزی که در این ماه باید رعایت بشود، مسئلهٔ غذا و تغذیه است. البته خب این مسئله باید در همهٔ موارد، مورد توجه قرار بگیرد، منتها در این ماه باید بیشتر توجه کرد. ببینید خدا دوتا وعده در اختیار ما گذاشته: یکی افطار و یکی سحری، حالا آیا حتماً باید هر دو را به‌نحو اکمل به جا بیاوریم؟! چه کسی این را گفته؟ چه کسی گفته که باید سحری و افطار را آن‌چنان خورد که انسان نتواند نفس بکشد به‌خاطر اینکه چند ساعتی بین آنها فاصله است؟! بالأخره شکم هم اندازه دارد، حجم شکم، فعالیت شکم، جهاز هاضمه، همهٔ اینها حساب و کتاب دارد، غذای زیاد خوردن چه فایده‌ای دارد؟! به غیر از سنگینی چه فایده‌ای دارد؟ و به‌قول بزرگان: «انسان مرکب غذا خواهد شد نه‌اینکه غذا مرکب انسان بشود» یعنی انسان حمال است، غذا را از این طرف به آن طرف می‌کشد، تا حالا سبزی و گوشت و پنیر و برنج و... در دکان عطاری بوده اما حالا در دکان بنده دارد از این طرف به آن طرف می‌رود، فقط جایش عوض شده است! مگر مجبوریم؟! هر چیزی حساب دارد. انسان نه آن مقداری باید بخورد که موجب ضعف او بشود و خود آن ضعف او را از توان ببرد و حالت نشاط را از او سلب کند، نه، این‌هم صحیح نیست، این‌هم درست نیست، هم به بدن و سلامتی او ضرر وارد می‌شود و هم همین پرداختن به این ضعف، موجب می‌شود که نفس نتواند نسبت به آن مسائل معنوی، آمادگی و استعداد جذب را داشته باشد، این غلط است.

لزوم استفاده از غذاهای سبک ولی مقوی

در موقع افطار شما باید این مسئله را در نظر داشته باشید که بسیاری از نعمت‌ها و رحمت‌های خدا، مربوط به شب‌های ماه رمضان است و اگر انسان بخواهد به‌نحوی این افطار را بخورد که این غذا بر او غلبه کند و بر او حکومت کند و فکر او را بگیرد و مشغول به خود بکند، خب چطور می‌تواند از نعمت‌ها و رحمت‌های الهی در شب بهره‌مند بشود؟! اینها باهم جمع نمی‌شوند.

در شب و موقع افطار باید انسان مقداری غذا بخورد که ضعف او در روز ترمیم بشود ولی دیگر اضافهٔ بر آن، احساس ثقل در معده نکند، در شکم احساس سنگینی نکند، همهٔ اینها غلط است، خوردن آش و شله‌زردها و این چیزهای سنگینِ بی‌فایده که فقط برای شکم و... سنگینی دارد، اینها هیچ فایده‌ای ندارد، هیچ. بلکه باید با غذای سبك، رفع ضعف بشود و انسان بعد از افطار، حالت نشاط را در خود ببیند، آن‌وقت این می‌شود آن افطار، این می‌شود آن افطاری که مانع برای مسائل آینده نیست، مانع برای مطالب آینده که تا سحر و طلوع آفتاب باید بیاید، نیست.

پرهیز از غذاهای چرب و سنگین

از خوردن چیزهای چرب و شیرین و سرخ‌کردنی‌ها و چیزهایی که موجب غلظت خون است، باید پرهیز کنیم، اینها چیزهای خوبی نیست، سرخ‌کردنی‌ها و اینهایی که فکر را می‌گیرد و برای انسان سنگینی می‌آورد. سبزیجات و میوه‌جات و آن غذاهایی که دارای نشاستهٔ کمتری هست، اینها خیلی خوب است. و اشکال هم ندارد که حالا مقداری پروتئین و... هم باشد، اینها عیب ندارد، خوب است منتها زیاد نه. دستور همان دستوری است که بزرگان دادند، وقتی که از افطار می‌خواهید بلند شوید، احساس سنگینی نباید بکنید، اگر احساس سنگینی بکنید کار را خراب کرده‌اید، باید احساس سبکی بکنید. و چه بهتر است که مقداری صبر کنید، اول يك آب جوشی، چای ملایمی با دوتا خرما که مستحب هم هست که انسان اول اینها را بخورد، در این‌صورت مقداری آن حالت جوع فروکش می‌کند، ترشح معده خنثی می‌شود، وقتی که آن ترشح، آن اسید معده خنثی شد، آن‌وقت انسان يك غذای ملایم بخورد، آن موقع هم معدهٔ او آرامش دارد و با کمال سهولت به هضم غذا می‌پردازد و هم انسان آن ارتباط را حفظ می‌کند، اگر نظر رفقا باشد ما در جلسات عنوان عرض کردیم،[1] البته باز هم این مسئله خواهد آمد که بین آنچه ما می‌خوریم و بین مسائل روحی و معنوی که برای ما حاصل می‌شود، يك ارتباط مستقیم وجود دارد، امکان ندارد شما در موقع افطار يك غذای خیلی حسابی و سنگین و فلان بخورید و بعد در شب موفق بشوید که حالتان را حفظ بکنید، امکان ندارد، امکان ندارد، به‌خصوص حالا که دیگر شب‌ها هم خیلی کوتاه است و چند ساعتِ بعد هم دیگر موقع سحری و اذان صبح است. خب طبعاً بیشتر باید به این قضیه رسید.

لزوم بیداری صائم در بین الطلوعین

در سحری، خب انسان باید يك غذای مقوی بخورد البته باز سنگین نباید باشد و بعد از سحری نباید بخوابد، این خوابیدن بعد از غذا بسیار مضرّ است، باعث سوء هاضمه می‌شود، غذا را برمی‌گرداند و در مری می‌آید و این باعث نفخ می‌شود و دستگاه جهاز هاضمه را ازبین می‌برد و بعد هم در طولانی مدت به ناراحتی‌های دیگر مری مبتلا می‌شود. آدم وقتی که بلند می‌شود احساس سنگینی و خستگی می‌کند، نه، بهتر است صائم، در بین الطلوعین بیدار باشد، یکی دو ساعت بعد از سحری بیدار باشد و بعد آن‌وقت یکی دو ساعت بخوابد، آن‌وقت اشکال ندارد که آن حال برای خود طول روز هم باقی بماند و سعی کند که آن حال معنوی برای او حاصل بشود.

لزوم خوردن غذا برای رفع گرسنگی و تأمین احتیاجات بدن نه برای مزه

امروزه در افطاری‌هایی که داده می‌شود سعی بر این است که تلوّن الوان مختلفه و غذاها و اطعمهٔ مختلفه، بیشتر مورد نظر قرار بگیرد، البته خب اکرام ضیف مستحب است، افطاری دادن مستحب است، ما دربارهٔ افطاری روایات زیادی داریم، در روایت داریم که کسی که توانایی ضیافت دادن صائم را دارد، اگر ضیافت کند، خدا به او چقدر ثواب می‌دهد![2] ولی باید در نظر بگیریم که این ماه رمضان، يك ماه بیشتر نیست، آن را باید مورد توجه قرار بدهیم و باید به آن فکر کنیم و از غذاهایی که درمقابل خود می‌بینیم به آن غذاهایی اکتفا کنیم که بتواند این مقصود را تأمین کند، نه‌اینکه به‌خاطر مزه و... هرچه خواستیم غذا بخوریم.

یکی از رفقا، خدا رحمتش کند، از دنیا رفته است، او می‌گفت:

---

[1] مجلس ۱۷۸ از ***همین کتاب.***

[2] ***وسائل الشیعة***، ج ۱۰، ص ۱۳۷، کتاب الصیام، ابواب آداب الصائم، بَابُ استِحبَابِ تَفطِیرِ الصَّائِمِ عِندَ الغُروبِ بِمَا تَیَسَّرَ وَ تَأَکُّدِهِ فی شَهرِ رَمَضَان.

به اتفاق چند نفر به قم آمديم و به منزل علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ رفتيم، موقع ظهر بود، پنج شش نفر بوديم، نماز را خوانديم و ديگر بنا بر اين شد كه ما ناهار را هم آنجا باشيم، خادم ايشان آمد و سفره را پهن كرد، غذا آبگوشت بود و آن‌هم به‌اندازهٔ اهل آن منزل طبخ شده بود، اضافه كه طبخ نشده بود چون ما سر ظهر رسيده بوديم و افرادی كه در منزل بودند خب اطلاع نداشتند، خادم آمد و سفره را انداخت و يك ظرف آبگوشتی را آورد كه شايد مثلاً در ثلث آن كاسه، آبگوشت بود، و بقيهٔ آن خالی بود، ما همين‌طور به‌هم نگاه كرديم كه بالأخره تكليف ما چند نفر با اين شكم گرسنه كه صدايش به اين‌طرف و آن‌طرف می‌رفت چيست؟! مرحوم علامه هم بی‌خيال سر سفره نشسته بودند و فرمودند: «بفرماييد، بفرماييد!» يك‌دفعه ديديم علامه پارچ آبی را كه وسط سفره بود برداشت و همه را در اين كاسهٔ آبگوشت خالی كرد، كاسه پر شد! يكی از اين معممها كه سيد بود و از منسوبين ماهم بود، خدا او را بيامرزد، گفت: «چه‌كار می‌كنيد؟! همان مقدار را می‌خورديم!» ايشان فرمودند: «بَه‌بَه، عجب سلاك راه خدايی!! پس شما غذا را برای مزه‌اش می‌خوريد؟!! بخوريد بابا.» و برای همه غذا كشيدند. ماهم نان را برداشتيم در آن ريختيم و خورديم.

لزوم استفادهٔ بيشتر از ماه مبارک رمضان و توجه بيشتر به امور معنوی

حالا يك‌خرده مزهٔ آن تغيير كرد، خب تغيير كرد كه كرد، ديگر آسمان كه به زمين نيامده! اين را بايد از اينها ياد بگيريم، بايد روشمان را از اينها ياد بگيريم، از اين افرادی كه اينها اين‌طور كردند كه به آن مطالب رسيدند.

آن كسی كه از ظهر تا شب به فكر اين است كه حالا خانمش در منزل چه افطاری را می‌خواهد جلوی او بگذارد و چه سفره‌ای را می‌خواهد برای او قرار بدهد و چه غذاهايی را می‌خواهد در سفره بگذارد، او كه اصلاً نمی‌تواند در اين مطالب غور كند، در اين افلاك سير كند، در اين راه‌ها حركت كند، در اين افق پرواز كند، او كه نمی‌تواند.

اين مسئله، مسئلهٔ بسيار مهمی است كه همهٔ ما بايد مدّ نظر قرار بدهيم و مواظب باشيم، البته در همهٔ ايام بايد اين مسئله مورد توجه قرار بگيرد، مخصوصاً در اين ماه كه واقعاً ماه عديم النظيری است و مانند او نيست و بيش از سی روز هم نيست و اين حال و هوا تغيير می‌كند، همين است ديگر، مشيت خدا همين است، حالا چه می‌شود كرد؟! چه مصلحتی هست كه خداوند در بين دوازده ماه، فقط يك ماه را ماه رمضان قرار داده نه بيشتر؟! خب آدم گاهی اوقات با خودش فكر می‌كند چه اشكال داشت كه از هر سه ماهی و چهار ماهی، يك ماهش ماه رمضان بود؟ سه ماه می‌گذشت يك ماه، ماه رمضان بود، سه ماه ديگر می‌گذشت يك ماه رمضان ديگر، سه ماه می‌گذشت باز يک ماه رمضان ديگر و... . ولی نه، از هر دوازده ماهی يكی از آن، ماه رمضان است و همان يك ماه برای تعيين تقدير و مشيت كفايت می‌كند، همان يك ماه كفايت می‌كند اگر مواظب باشيم، اگر مراقب باشيم، اگر به آنچه مورد رضای خدا است تن بدهيم و مستقل در رأی و فكر و نظر نباشيم.

لزوم پرهيز از مطالب غير ضروری و اخبار در ماه رمضان

مطلب ديگر در ماه مبارك، مسئلهٔ توجه به مطالب غير ضروری است، انسان بايد از مطالب غير ضروری پرهيز كند، اخبار، مسائل، حوادث، جريانات، اينها چيزهايی است كه جلوی نزول فيض و رحمت خدا را می‌گيرد و وقتی هم كه آن فيض نازل می‌شود، آن فيض و آن رحمت در قلب مؤمن جايی را برای خود نمی‌بيند كه در آنجا بيايد و نزول كند، چون می‌بيند اين قلب پر است، اين كلّه پر از خبر است، اين كلّه پر از حوادث است، اين كله پر از تشتت و تفرقه و مسائل مختلف است كه البته خب آن را در مراقبهٔ افكار گفتيم. وقتی كه آن فيض می‌خواهد بيايد، جا ندارد، در آن قلب نمی‌رود و می‌رود به يكی ديگر می‌خورد، می‌گويد: تو برای من جا قرار ندادی، مِنّت تو را هم نمی‌كشيم، هستند افرادی كه آنها قابليت برای اين مسئله را دارند، ما می‌رويم در آنجا نزول اجلال می‌فرماييم، ما اينجا نمی‌آييم كه فكرت را پر كردی، ذهنت را پر كردی از آنچه به‌درد تو نمی‌خورد و مفيد نيست و ديگر جا برای

آن طرف (مسائل معنوی) نگذاشتی؛ «منزل دل نیست جای صحبت اغیار»[1] اغیار نمی‌توانند در اینجا بیایند. اینجا جای خدا است، جای عرش الرحمن است، قلب مؤمن عرش الرحمن است[2] نه جای خطور خاطرات، جای آن نیست.

لزوم توجه به اینکه خداوند متعال در مقام ناز است و ما در مقام نیاز نه‌به‌عکس

بله، برای آن افرادی که باید به بعضی از مسائل بپردازند، تکلیف آنها فرق می‌کند، ما نباید بر خودمان تکلیف اضافه کنیم و تصور کنیم که تکلیف ما این است، اگر این کار را بکنیم از دستمان رفته است، خدا هم منت کسی را نمی‌کشد، ناز کسی را هم نمی‌خرد. ما در مقام نیاز هستیم، یك «ی» اضافه داریم، آن طرف (خداوند متعال) در مقام ناز است، «ی» ندارد، ما نیازیم او ناز است، حالا ما آمدیم جایمان را عوض کردیم و ما شدیم ناز و او را نیازمند خودمان کرده‌ایم! این که نمی‌شود، این که درست نیست. او می‌فرماید:

> نه آقاجان هر چیز باید در جای خودش باشد، ما در مرتبهٔ خود، در مقام عزّیم، در مقام کبریائیّت هستیم، شما در مقام عبودیت هستید، در مقام مخلوقیت هستید، در مقام مسکنت و فقر هستید و هرچه این مسکنت و فقر شما بیشتر باشد، دلالت بر علوّ رتبهٔ شما می‌کند نه دنوّ رتبه.

ما خیال می‌کنیم در مقام ناز هستیم و داریم برای خدا ناز می‌کنیم که خدایا ما برای تو این‌طوری کردیم، خدا ما برای تو این‌طوری کردیم، خدایا ما تبلیغ دین تو را کردیم. صد سال نکن، برو در خانه‌ات بنشین؛ خدایا ما آمدیم این کارها را انجام دادیم. خب نکن، نکن؛ خدایا ما آمدیم رفع حاجت فلان مؤمن را کردیم. خب از فردا نکن که منت آن را سر ما بگذاری؛ خدایا ما آمدیم برای تو نماز خواندیم. پنج میلیارد نماز نمی‌خوانند، تو هم یکی روی آنها تا بشوند پنج میلیارد و یکی؛ خدایا ما بلند شدیم نمازشب خواندیم. اوه این‌همه گرفتند خوابیدند تو هم مثل آنها بگیر بخواب، آیا یك ذره از ما کم می‌شود؟ اگر کم شد آن‌وقت بلند شو ناز کن! آیا از مرتبهٔ ما کم می‌شود؟! از مقام ﴿عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾[3] ما کم می‌شود؟! از مقام ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾[4] ما کم می‌شود؟! از مقام ﴿لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾[5] ما کم می‌شود؟! اگر کم شد خیلی‌خوب بلند شو برای ما نماز بخوان تا ما مقداری نگاه کنیم و یك‌خرده به خودمان ببالیم که این بندهٔ ما بلند شده و نماز خوانده.

همهٔ اینها مقام ناز است، ناز به ما نیامده، به ما نیاز آمده، به ما فقر آمده. من تعجب می‌کنم از آن افرادی که می‌شنوم کاری را انجام می‌دهند و بعد می‌آیند به رخ آدم می‌کشند! اصلاً تعجب می‌کنم! خنده‌ام می‌گیرد که چطور یك نفر کاری انجام بدهد بعد بیاید بگوید که آقا ما این کار را انجام دادیم! خب نکن، چرا داری به من می‌گویی؟! اگر برای خدا کردید خب بروید به او بگویید، چرا به من می‌گویید؟! اگر هم برای من کردید، صد سال نکنید! برای چه می‌گویی؟!

---

[1] ***دیوان حافظ*** (قزوینی)، غزل ۲۳۲:

منزل دل نیست جای صحبت اضداد *** دیو چو بیرون رود فرشته درآید

[2] ***بحار الأنوار***، ج ۵۵، ص ۳۹.

[3] سوره طه (۲۰) آیه ۵. ***امام شناسی***، ج ۵، ص ۱۵۳:

«خداوند رحمن، بر روی تخت استوار شده است».

[4] سوره فاتحه (۱) آیه ۴.

[5] سوره بقره (۲) آیه ۱۰۷؛ سوره مائده (۵) آیه ۴۰ و بسیاری از آیات دیگر.

اینها برای چیست؟ اینها برای این است که ما آمدیم آن «ی» را برداشتیم در حالی‌که باید «ی» را بگذاریم، «ی» نیاز باید باشد. نیاز یعنی احتیاج، یعنی فقر، یعنی مسکنت، یعنی گدایی. این اشعار حاج میرزا حبیب را بخوانید ببینید چه دارد می‌گوید: «من گدا من گدا من گدایم»[1] بَه‌بَه! یك شخصی داشت برای مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این اشعار حاج میرزا حبیب را می‌خواند و ایشان هم همین‌طور اشك می‌ریختند! خدا رحمتش کند، اینها بردند، اینهایی که گدایی و فقر را در این دنیا با وجودشان حس کردند، هان، نه این کسی که کله را این‌طوری می‌کند و شق و رقّ راه می‌افتد انگار [از دماغ فیل افتاده است!] چه خبر است؟! بنشین بابا، فیسی بکنند عین پف به زمین چسبیدیم، حالا خیال می‌کنیم ملك و ملکوت و کهکشان و بالاترش در اختیار ما است! «من گدا من گدا من گدایم».

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در آن مناجاتشان در مسجد کوفه چه می‌فرمایند؟ به خدا عرض می‌کنند:

إلهی أنتَ الغَنیُّ و انا الفَقیر فهَل یَرحَمُ الفقیرَ إلاّ الغَنی[2]

آنها معنای این عبودیت را فهمیدند و به کنه معنای نیاز رسیدند و به واقع آن رسیدند و رستند و «فُزتُ و ربِّ الکعبه»[3] گفتند، آنها رسیدند.

هرچه بتوانیم در این ماه از ارتباطات غیر ضروری پرهیز کنیم، [بیشتر سود بردیم،] یك ماه بیاییم تجربه کنیم ببینیم چیزی عوض می‌شود یا نه؟ تغییر می‌کند یا نه؟

بی‌احترامی به حقوق دیگران در مجالس، با استفاده کردن از موبایل

همین موبایل‌های لعنة الله علیه و علیه ما علیهی که آمده و دنیا و زندگی را برده، البته موارد استفادهٔ خوب هم دارد، حالا گاه‌گاهی از صدتا دو مورد، نود و هشتای آن بیخود است، همه چیز انسان را، ذکر و فکر را برده، واقعاً این دیگر چیزی است که انسان احساس می‌کند که محکوم آن صنعت شده است نه حاکم آن.

دیروز ما در مجلس ختمی در طهران شرکت کردیم، در مسجد، آقای شیخ ... داشتند وعظ می‌کردند، صحبت می‌کردند، (چقدر حرف‌های خوب، حرف‌های عالی، حرف‌های بسیار بسیار مذکِر و منبِّه که شنیدم که بعضی از آقایان و اعلام و صاحب عزای مجلس فرموده بودند: «من تابه‌حال منبری به این متقنی و محکمی و پرمطلبی و استقامت نشنیده‌ام!» همین مطالبی که خب باید در این مناسبات گفت و کسی نمی‌گوید!) یک‌دفعه موبایلی زنگ زد، از این‌طرف حالا شخص خجالت هم نکشید و جواب داد و شروع کرد به صحبت کردن! آخر بی‌فرهنگ اگر جای دیگری هم می‌رفتی موبایلت را می‌بردی؟! آیا جلوی در، موبایل را از تو نمی‌گرفتند؟ چقدر باید شخصی بی‌ادب و بی‌تربیت و نفهم باشد که وقتی منبری دارد صحبت می‌کند موبایلش زنگ بزند و بعد هم این شروع کند به حرف زدن!! به جای اینکه موبایل را جواب ندهد، تازه شروع می‌کند به حرف زدن، دوباره یکی دیگر زنگ می‌زند، یکی دیگر از آن‌طرف مجلس موبایلش زنگ می‌زند، یکی دیگر هم از آن‌طرف و...! آیا این فرهنگ ما است؟! آیا این ثقافهٔ ما است؟! کجای این ادب است؟! کجای این احترام است؟! این بی‌احترامی و اهانت به حق دیگران است، دیگران می‌خواهند مطلب بفهمند، می‌خواهند مطلب بشنوند، حواسشان را جمع کردند، افرادی که در اینجا آمده‌اند بیکار که نبودند و از خانهٔ خودشان که فرار نکرده‌اند! آمده‌اند که مطلب بشنوند، مسئله بفهمند، یك آدم بی‌تربیتی موبایلش زنگ می‌زند و شروع می‌کند به حرف زدن! عجب! همهٔ اذهان متشتت می‌شود و رشتهٔ سخن از دست متکلم درمی‌آید.

---

[1] ***دیوان میرزا حبیب الله خراسانی***، ترکیب‌بند ۳۰.

[2] ***المزار الکبیر***، ص ۱۷۴.

[3] ***مناقب آل أبی‌طالب*** علیهم السّلام، ج ۳، ص ۳۱۲.

مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ داشتند عصر جمعه صحبت می‌کردند و می‌فرمودند: «برای انسان حتی یك صدایی که می‌شنود ضرر دارد.» همین‌که داشتند صحبت می‌کردند یك‌دفعه از داخل کوچه صدای تقی آمد، حالا یکی چیزی به جایی زده بود یا به دری چیزی زده بود، ایشان فرمودند: «ببینید، همین صدا هم ضرر دارد!» صدا است ولی انسان در شرایطی است که از هر چیزی، بیشتر احتیاج به سکوت دارد، احتیاج به آرامش دارد، یك‌دفعه می‌بینی صدای تقی آمد و همه چیز به‌هم ریخت، تشویش می‌آید و بر انسان حاکم می‌شود، دیگر یك چیز دیگری می‌شود، دیگر یك وضع دیگری می‌شود، این دیگر او نیست، این یك ربع دیگر نیست، نیم ساعت بعد، دیگر آن نیست.

ممنوعیت آوردن موبایل حتی موبایل خاموش در مجالس عنوان و...

و کسی هم نیست که تذکر بدهد! من نمی‌دانم چرا این مسائل را نمی‌گویند؟! چرا در مساجد، در این حسینه‌ها، در بالای منبرها نمی‌گویند؟! چرا نمی‌آیند یك فرهنگ صحیح درست کنند و استفادهٔ از این موبایل را یک استفادهٔ صحیح کنند؟

لذا ما امسال به‌خاطر اینکه مسائل گذشته پیدا نشود، خدمت رفقا عرض کردیم که از این به بعد چه در مجالس شب‌های ماه مبارك، چه در مجالس صبح‌های اعیاد و وفیات، چه در مجالس عصرهای جمعه، چه در مجالس عنوان و هر مجلس عمومی دیگر، به‌طورکلی آوردن موبایل ممنوع است، ولو موبایل خاموش! ممنوع است و کسی که موبایل بیاورد متمرد تلقی خواهد شد. چون به نظر می‌رسد که آن اهمیت مطلب شاید برای بعضی‌ها جا نیفتاده باشد و من احساس می‌کنم که در این مجالس گاهی از اوقات که یك‌هم‌چنین مورد نامناسبی پیش می‌آید، همه متأثر می‌شوند، افرادی که هستند متأثر می‌شوند، از آن‌طرف خب نمی‌خواهند برخورد کنند، بالأخره شخصی است که سنی از او گذشته، ۵۰ سال ۶۰ سال از او گذشته، خب این خودش باید بداند، باید متوجه بشود که اضرار دیگری حرام است، شرعاً حرام است، اگر شما بیایید و کاری انجام بدهید که شخص دیگر ناراحت بشود، این حرام است. خب آقاجان اگر این‌قدر صحبت با مخدرهٔ مکرمهٔ علیا حضرت برای شما لازم است، مجبور نیستید که در این مجلس بیایید! یا اگر فرض کنید که فلان اشتغالت این‌قدر مهم است که حتماً باید ارتباط مستقیم داشته باشید، خب چه کسی شما را دعوت کرده که به این مجلس بیایید؟! چه الزامی هست؟! چطور در وقت‌های دیگر که اوقات انس و چه عرض کنم هست، موبایل در کنارتان نیست؟! این مجالس این‌قدر آبکی شده و اهمیت آن ازبین رفته که به‌اندازهٔ کمترین آنها برایش ارزش و بها داده نمی‌شود!! از جهت اینکه رفقا خودشان نسبت به این مسئله آگاهی دارند، عرض من نسبت به رفقا نیست، اما نسبت به افرادی که خب توجه ندارند و اینها ممکن است که باعث اختلال بشوند، اگر از رفقا کسی این قضیه را مشاهده کرد، به آن شخص تذکر بدهد که از مجلس خارج بشود.

هرچه ما بتوانیم ذهن خود را بیشتر متوجه اصل مطلب کنیم و از حواشی بزنیم، برده‌ایم.

انصراف ذهن از اصل مطلب، دلیل مخالفت مرحوم علامه طهرانی از ضبط کردن صوت در مجالس

یکی از مطالبی که ما سابقاً نسبت به مرحوم آقا ایراد می‌گرفتیم، همین مسئلهٔ تسجیل صحبت‌های ایشان با دستگاه ضبط صوت بود، خب مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ آن زمان‌های سابق با این مسئله مخالف بودند، ما در ذهنمان این نکته و این مسئله بود که خب این ضبط کردن چه اشکالی دارد؟! انسان صدایی را ضبط کند که بماند، مثل اینکه الآن هست دیگر، الآن ضبط‌هایی که هست و صدا را ضبط می‌کنند که بماند، خب گاهی اوقات انسان چیزی را فراموش می‌کند و بعد مراجعه می‌کند، خب این مخالفت ایشان با این مسئله چه دلیلی دارد؟ بعد متوجه شدیم که منظور ایشان از این ضبط، نه خود ضبط صدا بوده است، بلکه انحراف و اشتغال ذهن به مسائل جانبی بوده، نه فقط خود ضبط، یعنی خلاصه اصل مطلب را کنار گذاشتن و ذهن مشغول مسائل دیگر شدن، مشغول جوانب و حواشی شدن.

والاّ اگر فرض کنید که این ضبط يك گوشه باشد و کسی هم متوجه نشود، البته این دستگاه‌هایی که فعلاً هست این مطالب را حل کرده، ولی آن موقع مثلاً دستگاه‌های ضبط بزرگ بود و مورد توجه بود، نبود، کم بود، مثلاً اگر می‌آوردند و ضبط می‌کردند، برای افراد يك دیدگاه دیگری داشت، آنهایی که سنی دارند خب آن زمان‌ها را یادشان هست، خب امروزه این مسائل خیلی بدیهی و پیش پا افتاده است ولی آن زمان‌ها اگر می‌آوردند و کسی کیفی دستش بود همه نگاهش می‌کردند که حالا چه چیزی داخل آن گذاشته و می‌خواهد چه‌کار کند؟! خیلی مهم بود، قضیه خیلی غیرعادی می‌نمود.

و تمام فکر ایشان و به‌طورکلی بزرگان در این‌گونه مجالس، حذف زوائد و حواشی و پرداختن به آن اصل و متن بود. الآن ما در مجالسی که نگاه می‌کنیم، فرض کنید که خطیبی دارد صحبت می‌کند، شخصی دارد روضه می‌خواند، یکی از این دوربین‌های يك متری برمی‌دارند و دو نفر این‌طرف و سه‌تا آن‌طرف و بچرخ به آن‌طرف و...، خب این دیگر چیزی برای کسی باقی نمی‌گذارد! یکی آن‌طرف، یکی این‌طرف، یکی از بالا بگیر، یکی از زیرش بگیر، یکی از آن دمش بگیر، خب دیگر این اصل، تبدیل به حواشی و زوائد می‌شود.

فرق مجالس بزرگان و اهل معنا با مجالس اهل ظاهر

بنده سابقاً عصر عاشورا به مجلسی در طهران رفته بودم، منزل یکی از آقایان بود که فوت کرده، خدا رحمتش کند، آدم خوبی بود، ولی خب بالأخره بعضی‌ها توجه ندارند، به این مطالب التفات ندارند، خیلی از آقایان نشسته بودند، افراد نشسته بودند، علما نشسته بودند، ما که آمدیم رفتیم يك گوشه در صفّ نعال[1] نشستیم، آن منبری هم داشت روضه می‌خواند و اتفاقاً روضهٔ قشنگی هم می‌خواند، روضهٔ او روضهٔ با حالی بود و معلوم بود که خودش هم متغیر بود و تحت تأثیر قرار گرفته بود، منقلب بود، داشت روضهٔ وداع حضرت سیدالشهداء با حضرت زینب سلام‌الله‌علیهما را می‌خواند، يك‌دفعه دیدیم يك آقایی آمد که یکی از این دوربین‌های این‌قدری (خیلی بزرگ) روی شانه‌اش گذاشته بود! از کنار آمد آمد وسط و یکی‌یکی روی کلهٔ این، روی کلهٔ آن، بیار جلو، ببر عقب، بعد سراغ آن یکی، بعدهم آنها سرشان را بلند می‌کردند که ماهم هستیم، و...! خلاصه، مجلس را به‌هم زد و مردم را از آن حال و هوا درآورد و چنان یخ کرد که...!

آخر آقاجان قربانت بگردم، فدایت بشوم، آخر چقدر بگوییم که روضهٔ امام حسین ارزش دارد، احترام دارد، آخر اینجا که بازار مسگرها نیست، اینجا که تئاتر و لاله‌زار نیست، دارند روضهٔ عصر عاشورا را می‌خوانند، آخر عکسبردای چه مرگتان است دیگر؟! این چه بازی است؟! می‌خواهید عکس بیندازید خب بلند شوید بروید يك مجلس دیگر تشکیل بدهید، يك مجلس خنده، شوخی، مجلس تفننی، عکس هم بیندازید، به جایی هم برنمی‌خورد، آخر چرا امام حسین را می‌کشید وسط و بعد این بلا را سرش درمی‌آورید؟!

مظلومیت امام حسین این است که گیر من و شما افتاده نه‌اینکه شمر و یزید و ابن‌زیادی بوده و بعد هم آن بلاها را به سرش درآوردند! مظلومیت امام حسین این است که افرادی که مدعی پرچم‌داری او هستند، کمر او را می‌شکنند! این مظلومیت او است؛ برخلاف مبانی او حکم می‌رانند؛ برخلاف مرام او حرکت می‌کنند؛ از او به‌عنوان سکوی پرش و رفعت و منیّت خود استفاده می‌کنند! این مظلومیت امام حسین است!

اما وقتی که شما از آن‌طرف نگاه می‌کنید می‌بینید که بزرگان وقتی که جلسهٔ روضه می‌گرفتند، می‌گفتند:

روضهٔ ما بین الطلوعین است و جا هم محدود است، هر کسی که می‌خواهد بیاید، زودتر بیاید، ما

[1] ***غیاث اللغات:*** «صفّ‌نعال: نزدیک کفش کن، انتهای مجلس.»

بیش از این‌هم گنجایش نداریم، عکس و عکسبرداری و این خزعبلات هم در اینجا راه ندارد، دکور و دکوربازی و پرچم و بیا و برو و مقدم فلانی را گرامی می‌داریم و تشریف‌فرمایی آقای فلان را چه می‌کنیم و بالای منبر آقایانی را که وارد می‌شوند یکی‌یکی اسم می‌بریم و...، این مزخرفات در اینجا نیست، هان، اینها نیست، فقط روضه است، فقط اسم امام است، فقط اسم خدا است، فقط حدیث است، فقط ذکر مصیبت است، فقط یاد و احیاء ذکر است، همین و والسلام!

آن‌وقت این مجلس چقدر تأثیر دارد! این چقدر می‌تواند مؤثر باشد! چقدر می‌تواند در روح انسان اثر بگذارد که انسان وقتی که خارج می‌شود احساس کند!

همهٔ افراد حاضر در مجلس باید از مطالب منبری و ذاکر استفاده کنند

لذا من چندی پیش به رفقا می‌گفتم: افرادی که در آبدارخانه کار می‌کنند، اینها در وقتی که منبری یا ذاکر صحبت می‌کند باید بیایند گوش بدهند، این‌طور نباشد که تصور بکنند که نه، آن حساب و کتاب جدایی دارد، ما برای خودمان و منبری هم برای خودش می‌گوید و مخاطب منبری هم افراد در مجلس هستند، نه‌خیر، همه باید بفهمند که منبری امروز چه تحویل داد، آن کسی که در جای دیگر کار می‌کند، کارش به جای خود مأجور و محفوظ، ولی مهم‌تر از آن کار، فهم است، مهم‌تر از آن کار، ادراك است، مهم‌تر از آن کار، رسیدن به مطالب و مبانی است، آن مهم‌تر است.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند:

وقتی که ذاکر شروع می‌کند، همه دست از کار بکشند و بنشینند و گوش بدهند. کسی صحبت نکند، کسی حرف نزند، این مطالب برای همه است.

معلوم می‌شود این کسی است که دنبال فهم است، نمی‌خواهد دکور بسازد، نمی‌خواهد دکور درست کند، آن تشکیلات برای خودش باشد و دیگر هرچه می‌خواهند حرف بزنند بزنند، و هرچه هم صدا بیشتر باشد، بهتر است دیگر، رونق داشته باشد، هرچه صدا بیشتر باشد می‌گویند: منزل آقا صدایش بیشتر است، رونق آن بیشتر است، سر و صدا بیشتر است، این بهتر است دیگر، منبری بیچاره هم اینجا برای خودش حلقومش را پاره کند! نه، این غلط است. همه باید استفاده کنند؛ همه باید توجه کنند، بعد هم به جای خود هر کسی بیاید وظیفهٔ خودش را انجام بدهد، این می‌شود آن مجلسی که مجلس، مورد نظر است و مورد توجه است، نه سری و نه صدایی و نه پرچمی و نه اعلانی و نه چیز دیگری، نیازی به اینها نیست، نیازی به این حرف‌ها نیست.

ماه مبارك ماهی است که انسان باید این نکات را در نظر بگیرد، یعنی در کیفیت غذا، در کیفیت ارتباطات، در کیفیت گفتار، در کیفیت رفتار و در کیفیت تنظیم امور باید به‌نحوی باشد که در راستای تحصیل آن هدف باشد که آن‌هم عبارت است از فتح ابواب ملکوت، باز شدن درهای عالم غیب، انشراح صدر، تغیر و تبدل نظام انسان؛ انسان باید بتواند اینها را کاملاً احساس کند و این مطالب باید در آن راستا قرار بگیرد.

وجود اقیانوس‌های دست‌نیافتنی معرفت در دعای ابوحمزه ثمالی

خب البته این مطالبی بود که رفقا می‌دانند و می‌دانستند و صرفاً از باب تذکر بود. قرار بر این بود که ما قبل از ماه مبارك مجلسی داشته باشیم در همان سلسله مطالبی که مربوط به مباحث عنوان بصری است، ولی فرصت دست نداد. گفتیم: حالا در شب اول [این مطالب را عرض کنیم،] چون شاید در سه یا چهار شب آینده هم بنده نتوانم که خدمت رفقا باشم، چون قصد تشرفی دارم.

إن‌شاءالله بعد از تشرف، اگر خدا بخواهد، لولا البداء (إن‌شاءالله را باید محکم بگوییم، مخصوصاً در این مواقع که زمینه برای بداء خیلی زیاد است، باید إن‌شاءالله را خیلی درست گفت و از روی واقع باید گفت) به مطالبی که در سنوات گذشته مورد بحث قرار گرفته بود که همان شرح دعای ابوحمزه ثمالی بود می‌پردازیم و واقعاً این دریا را هر قدر که ما در آن غور کنیم باز می‌بینیم که در کنار ساحل هستیم و در کنار ساحل داریم قدم می‌زنیم. والله قسم می‌خورم که من نسبت به این دعای ابوحمزه نظرم

این است و همین‌طور سخن از روی گزاف نمی‌گویم. هرچه من در فقرات این دعا به‌خصوص در بعضی از فقراتش که هنوز نتوانستم به آنها برسم [غور می‌کنم می‌بینم که ما خیلی از آن مقصد دوریم!] بنده اعتراف می‌کنم که مطلب از همین قرار است! یعنی سایر فقراتش هم همین‌طور است، ما کجا و امام سجاد کجا؟! ولی خب حتی به‌اندازهٔ فهم خودمان، به‌اندازهٔ ظرفیت خودمان هم نتوانستم خودم را قانع کنم که این همان چیزی است که می‌توانم بگویم، باز می‌بینم یك دریچهٔ دیگری است، اصلاً می‌مانم و دیگر نمی‌توانم جلو بروم، چه اقیانوس‌هایی از معارف در اختیار ما گذاشتند!

امیدواریم به برکت این ماه و به برکت انفاس پاکانِ این درگاه و به برکت صاحبِ این ماه که خود حضرت سجاد علیه‌السّلام است، خداوند بر ما منت بگذارد و نیاز ما را مورد عنایت خودش قرار بدهد.

افتخار پیامبر به فقر درقبال خداوند متعال

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمود: «الفقر فخری؛[1] **فقر و نیاز، افتخار من است.»**

یعنی ای مردمی که کلهٔ شما را هزارتا انانیت و تفرعن و مطالب پوچ و مسائل خلاف و کثرات گرفته که بوی تعفن آن تا به کجا دارد می‌رسد، بیایید به من نگاه کنید که من دارم افتخار می‌کنم، در جایی که شما به چیزهای دیگر دارید افتخار می‌کنید من دارم افتخار می‌کنم که ندارم، افتخار می‌کنم که هیچ هستم، افتخار می‌کنم که این هیچ بودن را فهمیدم و شما نفهمیدید، که اگر می‌فهمیدید شما هم مثل من بودید. شما نفهمیدید که خودتان را بدبخت کردید، خودتان را بیچاره کردید و خودتان را گرفتار این کثرات و دنیا کردید و به اسم خدا آمدید درمقابل خدا قد علم کردید، شما نفهمیدید، اگر می‌فهمیدید شما هم راهتان را تغییر می‌دادید و افکارتان را عوض می‌کردید و مردم را این‌قدر گمراه نمی‌کردید!

«الفقر فخری»؛ الآن فقر افتخار من است، افتخار من این است که من احساس صفر بودن می‌کنم و احساس نیستی درقبال هستی مطلق می‌کنم و احساس بوار و فنا درقبال بقا و غنا می‌کنم.

امیدواریم خداوند متعال به برکت پاکان درگاهش و اولیاء گرامش و صالحین از بندگانش، نظر لطفی هم به همهٔ ما بکند و این ماه مبارك را ماه تذکر ما قرار بدهد و خدای‌ناکرده ماهی قرار ندهد که پس از گذشت آن ماه ببینیم که مسئله فرقی نکرده و تغییری پیدا نشده و خدای‌ناکرده مشمول آن کلام رسول خدا قرار نگیریم، إن‌شاءالله.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

[1] ***عوالي اللئالي***، ج ۱، ص ۳۹؛ ***جامع الأخبار***، شعيري، ص ۱۱۱.